

لطفه

پخوان و پختند

علیرضا شفیعی فر

مريض (پشت تلفن): آقای دکتر! پسر من خودکارم را قورت داده، حالا باید چه کار کنیم؟
دکتر: فعلاً می‌توانید از مداد استفاده کنید تا من برسم.



اولی: این چه مدل جورابی است که تو پوشیده‌ای؟ یک لنگه‌اش آبی و آن یکی قرمز خال خالی!!!

دومی: آره خیلی عجیب است! عجیب‌تر این است که یک جفت عین همین جوراب‌ها را توی خانه دارم.



مشتری: پیش خدمت!

توی سوپ من یک مگس است.

پیش خدمت: نگران نباشید.

عنکبوتی که لای نان شماست

می‌آید و حسابش را می‌رسد!!



اولی: من پادشاهم!
دومی: از کجا فهمیدی؟
اولی: فرشته‌ای آمد و به من گفت.

سومی: دروغ می‌گویند، من اصلاً چنین حرفی به او نزدم!!!



چیست این
چیست آن

سعیده موسوی زاده



۱

نازک، نارنجی پوستش
خرگوشه داره دوستش

یه ریشه تو زمینه
هم سفته هم شیرینه

۲

ابر سفید با خورشید
تو تابه داشت می خندید

نه سایه و نه روشن
چلزلزلز تو روغن

۳

نخاش بلند و صافه
بدون میل می بافه
دست و پاهاش بلنده
به شاخه تاب می بندد



تصویرگر: حدیثه قربان



معلم: چه طور می توانی
ثابت کنی که عقابها
چشمهای تیزی دارند؟
شاگرد: کاری ندارد! شما
یک عقاب به من نشان دهید
که عینک زده باشد.

امیر: روز تولدت چه کادویی گرفتی؟
رضا: یک طبل بزرگ! این بهترین
کادویی بوده که تا حالا
گرفته‌ام؟
آخه بابام هر هفته یک
چیزی می دهد تا من
صدایش را در نیارم.



تصویرگر: سام سلماسی